

موضوع اصلی این شماره و شماره بعدی پژوهشنامه، به مطبوعات کودک و نوجوان اختصاص داده شده است. به دلیل کثرت و تنوع نشریات کودک و نوجوان در سالهای اخیر، لازم است که در حد امکان و بضاعت، به ارزیابی نقش و کارکرد نشریات پرداخته شود. البته حرفهای ما بیشتر بر «مطبوعات کودک و نوجوان» متمرکز شده است، اما در مواردی هم - گرچه اندک - به رسانه‌های دیگر پرداخته‌ایم.

در برنامه‌ریزی و تأمین مطلب برای این دو شماره، از همفکری و لطف دوست عزیزمان آقای سید علی کاشفی خوانساری که سالها در زمینه مطبوعات کودک و نوجوان، کار فکری و عملی کرده‌اند، بهره گرفتیم. بنابراین، خوانندگان محترم اگر لطف و ملاحظت خاصی در این دو شماره دیدند، همه را به پای ایشان بنویسند و عیبها و کاستیها را هم به حساب ما.

خطر مجله‌ای شدن ادبیات کودکان

و اما موضوع بحث نگارنده در الف آغاز این شماره، به یکی از جنبه‌های ویژه مطبوعات کودکان، یعنی خطر ژورنالیستی (روزنامه‌نگارانه) شدن ادبیات کودک و

مطبوعات کودک و نوجوان؛ بازی مار و پله



نوجوان باز می‌گردد. مطبوعات کودک و نوجوان، همیشه مرا به یاد بازی کودکانه «مار و پله» می‌اندازد. واقعیت این است که عرصه مطبوعات، برای کار خلاقه، هم می‌تواند پله صعود باشد و هم مار سقوط و این بستگی به چگونگی تلقی و استفاده نویسندگان خلاق از این رسانه دارد. در دو دهه گذشته، پدیده‌ای به نام «رشد و گسترش مطبوعات کودک و نوجوان در ایران» را شاهد بوده‌ایم. این عرصه و میدان وسیع، در واقع همان صفحه‌ای است که بر آن، هم می‌توان از نردبان بالا رفت و هم به نیش مارهای سمی برخورد و سقوط کرد.

پله

پله مطبوعات، همان امکانی است که به نویسندگان خلاق فرصت داده است تا آثارشان

را منتشر کنند و خودشان را بیازمایند و بازتاب آثارشان را در جامعه ارزیابی کنند. شتاب مطبوعات، نویسنده را از رخوت و سستی بیرون می‌آورد و او را وادار به نوشتن می‌کند. نویسنده وقتی مجبور شد بنویسد، کم‌کم ترسش از نوشتن می‌ریزد و هرچه بیشتر می‌نویسد بیشتر به آرامش می‌رسد و به تدریج در می‌یابد که اگر قرار است امر نوشتن تا آن اندازه مهم و جدی انگاشته شود که در عمل به «ننوشتن» منجر شود، همان بهتر که نوشتن را امری ساده و پیش پا افتاده تلقی کنیم! عالم بزرگواری می‌فرمود نباید از اندکی ریا کردن در عمل غافل شد، زیرا در غیر این صورت، خود عمل محقق نمی‌شود!

طبیعی است که با وجود نردبانی به نام «امکان نوشتن» یکی از عوامل مهم در ریزش ترس از نوشتن و نیز روانی قلم نویسنده، نوشتن برای مطبوعات است. شاید بتوان ادعا کرد که اگر مطبوعات کودک و نوجوان نبودند، بسیاری از داستانهای ماندگار، نوشته و بسیاری از شعرهای پرمایه، سروده نمی‌شد. این واقعیت از این اصل ریشه می‌گیرد که «گاهی اجبار در نوشتن زمینه بروز خلاقیت می‌شود». این از پله.

مار

و اما مار مطبوعات هم افراط در کار کردن با مطبوعات و زیاده‌روی در سفارش‌پذیری و شتابزدگی در کار و وفق دادن خود با نیازهای سیری‌ناپذیر مطبوعات است. پیش از ورود به این بحث، نخست دو نکته را یادآور می‌شوم. یکی اینکه اگر در این یادداشت، بیشتر بر نویسندگان خلاق تأکید می‌ورزم و نه تصویرگران خلاق، علت این است که این مار سمی بیشتر در کمین نویسندگان است تا تصویرگران، زیرا اولاً بیشتر حجم مطبوعات را



نوشته‌ها تشکیل می‌دهند تا نقاشیها و در ثانی، تصویرسازی برای یک متن، به هر حال نوعی سفارش‌پذیری است، زیرا تصویرگر - اگرچه می‌تواند خلاقیت‌های هنری و تصویری‌اش را متجلی کند - اما به هر حال، وجهی از کارش وفق دادن و همخوانی تصویرها با متن است. از این‌رو، تصویرگری (Illustration) در حوزه گرافیک قرار دارد و نه نقاشی در مفهوم هنری‌اش که تصویری در خدمت یک مفهوم نیست. با این همه، این طور نیست که مار سمی در کمین تصویرگران آثار کودک و نوجوان نباشد.

نکته دوم اینکه، روی صحبت با خبرنگار، روزنامه‌نگار، گزارش‌نویس و مصاحبه‌گر در مفهوم حرفه‌ای این عناوین نیست، زیرا آنان اگرچه می‌توانند کارهای خلاقه کنند، اما به هر حال ناچارند با سرعت و وقت‌شناسی و اندکی سهل‌گیری، خو بگیرند و جز این هم نمی‌توانند باشند. وضعیت نویسنده خلاق اما، وضعیت دیگری است. او اگر اندک اندک به چهره‌ای مطبوعاتی تبدیل شود و سطح توقع خود را از خویش، تنها در حد چاپ داستان و شعر در مطبوعات نگه دارد، در واقع ناخواسته، چشم در چشم مار افسونگر دوخته و اسیر و سوسه‌های او شده است.

مطبوعات کودکان در ایران

حال ببینیم در ایران چه اتفاقی افتاده است. اگر دورنمایی از وضعیت مطبوعات کودک و

نوجوان ترسیم کنیم، ناچار از اعتراف خواهیم بود که گستردگی مطبوعات، در عین اینکه پله‌هایی برای شماری از استعداد‌های خلاق فراهم آورده است، به ماری سمی برای فرو غلتیدن عده‌ای از آنان به روزمرگی و کار معمولی و متوسط کردن نیز تبدیل شده است. اگر بخواهم نمونه‌ای عینی به دست دهم، می‌توانم به خانم «مهری ماهوتی» اشاره کنم. او امروز، چهره فعال مطبوعاتی است که تلاش و زحمتش مصروف خدمت به مطبوعات کودک و نوجوان می‌شود، اما افسوس که استعداد و توان او هیچ‌گاه به خلق اثر یا آثاری ماندنی نینجامیده است! نقطه مقابل این نویسنده و شاعر، «هوشنگ مرادی کرمانی» است که عقیده دارم نویسنده‌ای کاملاً حرفه‌ای است و هرگز به کمیت فکر نکرده و در دام همکاری افراطی با مطبوعات و یا سفارش‌پذیری لگام گسیخته از ناشران، گرفتار نشده است.

علت چیست؟

می‌پرسیم که علت سطحی و مصرفی شدن آثار کودک و نوجوان چیست؟ خیلی آسان است که همه کاسه‌کوزه‌ها را بر سر «کثرت و تعدد مطبوعات کودک» بشکنیم و خود را از بابت ریشه‌یابی این مشکل آسوده کنیم، اما با توجه به جمعیت بیست میلیونی دانش‌آموزان کشور (تقریبی)، تعداد نشریات در این سالها به هیچ روز زیاد نبوده و نیست. پس باید به دنبال پاسخ بود. پاسخ ما این است که

عرصه مطبوعات، برای کار فلاقه، هم می‌تواند پله صعود باشد و هم مار سقوط و این بستگی به‌گونگی تلقی و استفاده نویسندگان فلاق از این رسانه دارد.

«به خاطر اصل نبودن فرهنگ و هنر در ایران، جامعه ادبیات و هنر کودک و نوجوان، جامعه‌ای حرفه‌ای نیست.» اما پیداست که این پاسخ، اگرچه درست، اما بیش از حد کلی است و جوهش باید روشن‌تر شود. امیدواریم خداوند توفیق دهد که موضوع اصلی یکی از شماره‌های پژوهشنامه را به بحث «حیات حرفه‌ای» اختصاص دهیم، اما در این یادداشت، به اجمال درباره‌ی یکی از وجوه حرفه‌ای نبودن بحث می‌کنیم که همانا مجله‌ای شدن ادبیات کودک و نوجوان و جستجو برای یافتن علت‌های این عارضه است.

به نظر می‌رسد که روند کند و کفش‌دار تولید کتاب و کمبود ناشران قوی و در عین حال فرهنگی و نیز ضعف آشکار ناشران دولتی، موجب روی‌آوری اغلب نویسندگان به کار با مطبوعات شده است، زیرا مطبوعات جاذبه‌های بسیاری نسبت به کتاب دارند، از جمله:

الف - مطبوعه، جنبه‌ی ادواری دارد و باید سر وقت منتشر شود، بنابراین ناچار است که هنگام نقد و بررسی آثار، کمی با نویسنده کنار بیاید و به کار متوسط قناعت کند. مطبوعه گاهی ناچار است برای هماهنگی با مسائل روز و مناسبت‌ها، سفارش بدهد، بنابراین، خیال نویسنده از بابت تصویب اثر آسوده‌تر است. این عارضه، به این دلیل شدت گرفته است که در سال‌های اخیر، به دلیل مطرح شدن بحث «توسعه»، در عمل با رشد فیزیکی دستگاه‌های فرهنگی روبه‌رو بوده‌ایم؛ توسعه فیزیکی دانشگاه‌ها، توسعه خانه‌های فرهنگ، توسعه

شبکه‌های رادیو - تلویزیونی و... بی‌اینکه همپای این رشد فیزیکی، نیروی لازم ساخته شود. طبیعی است که در چنین فضایی، نویسنده و هنرمند حرفه‌ای اعتبار خود را فدای شهرت نمی‌کند و از مطرح شدن‌های مکرر در این شبکه و آن مجله و این مجلس، خودداری می‌ورزد. از آن سو، نویسنده و هنرمند مستعد اما کم‌تجربه، اسیر «وسوسه کمیت» می‌شود و زحمت و خون دل خوردن را کنار می‌گذارد و یک شبه سلطان می‌شود و... دیگر هیچ خدایی را بندگی نمی‌کند.

ب - جاذبه‌ی دیگر مطبوعه این است که به خاطر سرعت عمل در چاپ آثار، موجب نشاط روحی و انبساط روانی نویسنده و هنرمند شده، انگیزه لازم را برای نگارش و تولید آثاری دیگر در او ایجاد می‌کند. اینجاست که نویسنده خلاق، کم‌کم فراموش می‌کند که وظیفه اصلی‌اش تأمین خواسته‌های مطبوعات نیست، بلکه آفرینش کاری خلاقه است. این می‌شود که او کم‌کم به «سری‌دوزی» دچار می‌شود و تا به‌خود بیاید، شده است داستان‌نویس و شاعر و تصویرگر مطبوعاتی. البته، فرق است بین نویسنده مطبوعاتی با نویسنده خلاق که کار خلاقه‌اش را به مطبوعات هم می‌دهد. نویسنده مطبوعاتی، تابع مطبوعات است و نویسنده خلاق، تابع خلاقیت؛ هرچند که گاه تشخیص دهد برای بروز خلاقیت و غلبه بر ترس و تنبلی، لازم است با مطبوعات هم کار کند. مشکل نویسنده‌های مطبوعاتی هنگامی

اگر مطبوعات کودک و نوجوان نبودند، بسیاری از داستان‌های ماندگار، نوشته و بسیاری از شعرهای پرمایه، سروده نمی‌شد. «گاهی اقبال در نوشتن زمینه بروز فلاقت می‌شود».



بیشتر می‌شود که خودشان سردبیر مجله باشند. در این صورت، ممکن است بر اثر فشار کار و شتابزدگی، ناچار شوند که خود سفارش بدهند و خود نقد کنند و خود به‌تصویب برسانند. این عارضه ممکن است به‌تشکیل جزیره‌ای منجر شود که امن، اما کوچک و بسته و محدود است و سکته آن دو - سه تن بیشتر نیستند؛ ساکنانی که هم فرمانروایند و هم کارگزار. از سوی دیگر، اصرار بعضی از همین نویسندگان به چاپ و نشر آثار مجله‌ای خودشان در قالب کتاب، در عمل موجب شده است که شتاب و سطحی‌نگری وارد عرصه کتاب کودک هم بشود. کافی است انبوه کتابهای ناشرانی با سابقه مانند: «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان»، «حوزه هنری»، «انتشارات امیرکبیر»، «سروش»، «مدرسه»، «زلال»، «تربیت» و نیز بسیاری از ناشران غیردولتی را در سالهای اخیر بررسی کنید تا ببینید که چگونه کمیت بر کیفیت غلبه کرده است.

ایراد

در حاشیه این بحث، یعنی خطری که از ناحیه مطبوعات متوجه نویسندگان خلاق است، ممکن است این ایراد گرفته شود که:

ادبیات کودکان اصولاً خلق نمی‌شود بلکه تولید می‌شود. به بیانی دیگر، کسی که برای بچه‌ها می‌نویسد، اساساً چیزی را ناخودآگاه خلق نمی‌کند، بلکه آن را آگاهانه می‌سازد. بنابراین، دیگر معنی ندارد که از مطبوعاتی شدن نویسندگان خلاق نگران باشیم.

چنین بحثی در یکی از مقاله‌های همین شمارهٔ پژوهشنامه به قلم سید علی کاشفی خوانساری مطرح شده است. من با نظر ایشان موافق نیستم، اما بحث دربارهٔ مقاله ایشان فرصت دیگری می‌طلبد. بنابراین برای از دست رفتن رشتهٔ کلام، تنها به‌جمال می‌گویم که خلایقیت، اگر هم در ادبیات کودکان به دلیل تعلیمی و آموزشی بودن این مقوله و نیز مشخص و محدود بودن مخاطب، تا اندازه‌ای جای خود را به تولیدی بودن بسپارد، اما یکسره به کنار نمی‌رود. در نهایت، می‌توان به تلفیقی از خلایقیت و تولید و یا هنر و فن معتقد شد. با این همه، حتی اگر بپذیریم که ادبیات کودک و نوجوان یکسره فن و تولید آگاهانه است، باز هم حرف ما در این یادداشت، بر جای خود باقی است، هرچند که ممکن است واژه‌ها و تعبیرها تغییر کنند؛ یعنی باید بگوییم که فن و تولید آگاهانه دو نوع است: نوع سفارشی و مصرفی که با شتاب تهیه می‌شود و بیشتر به‌کار مجله‌ها می‌آید و دیگری، نوع پخته و محکم که نویسنده آن را با فکر و مشورت و درنگ بیشتر و باز نوشتن‌های چندباره و بی‌هیچ دغدغهٔ مالی و یا نگرانی از دیر شدن، ساخته و پرداخته می‌کند. به بیانی دیگر، نهایت عقب‌نشینی ما این است که جای «خلاق» را با



لزوماً نمی‌توان هر اثری را که توسط وی تولید می‌شود، اثری هنری نامید. این حرفها، بیش از حد بدیهی و پیش پا افتاده به نظر می‌رسند، اما اگرچه همه در مرحله حرف به چنین بدیهیاتی اعتراف می‌کنند، اما در عمل دچار این توهم می‌شوند که چون هنر لزوماً باید از ناحیه هنرمند صادر شود، پس هرآنچه از ناحیه هنرمند صادر می‌شود، هنر است؛ یا دست کم درباره شخص خودشان دچار این خودبزرگبینی می‌شوند. در نتیجه، زیاد نوشتن را با زیاد چاپ کردن یکی می‌گیرند. مجله‌ها هم به این دلیل که به مطلب نیاز دارند، نوشته ضعیف فلان نویسنده مشهور را چاپ می‌کنند و کارشان را هم این طور توجیه می‌کنند که: فلانی آن قدر معتبر و مشهور است که اگر هم در نشریه ما کار ضعیف منتشر کند، کسی به ما اعتراض نخواهد کرد که چرا کار او را چاپ کرده‌ایم، بلکه به او انتقاد خواهند کرد که چرا کار ضعیف منتشر کرده‌ای!

ما باید از تاریخ ادبیات درس بگیریم. حافظ

در بعضی دوره‌ها، فخر ما این بوده که مطالب نشریه‌های ما قابل کتاب شدن هستند و در بعضی دوره‌ها، نگرانی ما این شده که مطالب کتابهایمان در مد نشریه‌اند.

«به‌فاطر اصل نبودن فرهنگ و هنر در ایران، جامعه ادبیات و هنر کودک و نوجوان، جامعه‌ای مرفه‌ای نیست.»

«قوی» و جای «سفارشی» را با «ضعیف» عوض کنیم. در هر دو حال، نتیجه یکی است و آن اینکه مرزهای کتاب و نشریه به هم ریخته است. نه اینکه نشریات ما از نظر غنا، ارزش کتاب را پیدا کرده باشند، بلکه برعکس، کتابهای ما در حد نشریه نزول کرده‌اند. البته درباره همه دوره‌ها نمی‌توان یکسان داورى کرد. در بعضی دوره‌ها، فخر ما این بوده که مطالب نشریه‌های ما قابل کتاب شدن هستند و در بعضی دوره‌ها، نگرانی ما این شده که مطالب کتابهایمان در حد نشریه‌اند. متأسفانه ما در حال حاضر در دوره رکود قرار داریم. در سالهای اخیر، تعداد داستان‌نویسان و شاعران متوسط و معمولی ما، بیشتر شده است.

متوسط بودن

ایراد کار عده‌ای از دوستان ما این نیست که زیاد می‌نویسند، بلکه این است که زیاد چاپ می‌کنند. زیاد نوشتن هیچ وقت و در هیچ شرایطی بد نیست، زیرا قلم فقط به‌هنگام نوشتن است که راه خود را پیدا می‌کند. بی‌دلیل نیست که نوشتن را شاخه‌ای از «علوم» نمی‌دانیم، بلکه آن را نوعی «مهارت» می‌نامیم. مهارت هم با تمرین و ممارست حاصل می‌شود. زیاد نوشتن، به‌خودی خود بهتر از کنار گذاشتن قلم و کلنجار رفتن با فکرهای خام و مایه‌های اولیه است. مشکل این است که ملاک ما برای تعیین هنری بودن یک اثر ادبی، صرفاً صادر شدنش از قلم یک هنرمند باشد، نه خوب صادر شدنش. هنرمند بودن، یک مدرک دانشگاهی، یک نام و یا یک مدال نیست که برای همیشه به‌کسی تعلق بگیرد. بله، از باب عرف و اعتبار می‌توان کسی را برای همیشه و حتی زمانی که پیر شده و خلاقیتش را از دست داده است، هنرمند نامید، اما به‌خاطر این عنوان،

شیراز با آن همه شکوهمندی، یک کتاب بیشتر ندارد. فردوسی هم همین‌طور و خیلی‌های دیگر هم. در ادبیات کودکان جهان، «شل سیلور استاین» و «لئو لیونی» در مقایسه با اعتبار و شهرتی که به هم زده‌اند، آثار متعددی منتشر نکرده‌اند. چند نمونه هم از ادبیات داستانی بزرگسالان ایران می‌آورم. همه محققینی که در زمینه ادبیات داستانی بزرگسالان اهل نظر هستند، نام سه نویسنده را در فهرست نویسندگان مطرح نسل گذشته آورده‌اند: «امین

فقیری»، «سیمین دانشور» و «علی محمد افغانی». نگاهی گذرا به آثار این نویسندگان نشان می‌دهد که اعتبار امین فقیری تنها به خاطر مجموعه داستان «دهکده پرمال» است و در رتبه‌ای پایین‌تر «کوچه باغهای اضطراب». سیمین دانشور چه؟ بیشترین اعتبار او از ناحیه رمان «سوشون» حاصل شده است. علی محمد افغانی هم همیشه با رمان «شوهر آهو خانم» شناسایی شده است. اینها را نگفتم تا ارزش این نویسندگان را پایین بیاورم، بلکه همه اینها دلایلی روشن بر ارزش داستانی آثار آنهاست. نویسندگان نسل امروز آیا از خودشان می‌پرسند که سوشون، دهکده پرمال و شوهر آهو خانم من کجاست؟ (نمی‌گویم برادران کارمازوف من!) بگذاریم که آثار نسل امروز باید به مراتب برتر از آثار دو یا چند نسل پیشتر باشد.

گفته‌اند نویسنده‌ای به «هنریک ایبسن» نمایشنامه‌نویس بزرگ نروژی گفت: «به تازگی چهار نمایشنامه نوشته‌ام.» و ایبسن پاسخ داد: «ای کاش یک نمایشنامه را چهار بار می‌نوشتی!» و این نکته ظریف ما را بیشتر به این واقعیت می‌رساند که هیچ چیز بدتر از متوسط بودن نیست.

حاصل بحث

۱. نشریات و مطبوعات، عامل مهمی در رشد نویسندگان خلاق بوده و هستند.
۲. در عین حال، کار کردن افراطی با مطبوعات، ممکن است به افت خلاقیت هنرمندان بینجامد.
۳. در کشور ما به دلیل حرفه‌ای نبودن هنرمندان و نویسندگان، چنین افراطی عارض شده و در نتیجه، ادبیات و تصویرگری کودکان و نوجوانان، بیش از حد ژورنالیستی، سفارشی و مصرفی شده است.

ایراد کار عده‌ای از دوستان ما این نیست که زیاد می‌نویسند، بلکه این است که زیاد چاپ می‌کنند.

کار کردن افراطی با مطبوعات، ممکن است به افت خلاقیت هنرمندان بینجامد.